

تشیح

در نگر عالمی دیگر نگر
 در نگر عالمی دیگر نگر
 یام تست شاه احمد نام تست
 در نگر عالمی دیگر نگر
 در جهان رخس همت بر جهان
 در نگر عالمی دیگر نگر
 جو دکن جسل یا منقود کن
 در نگر عالمی دیگر نگر
 اسل دی غرق غفلت تا بی
 در نگر عالمی دیگر نگر
 دمبدم در ترقی زن قدم
 در نگر عالمی دیگر نگر
 داو کن تلمی را شاد کن
 در نگر عالمی دیگر نگر
 خوار شد مقتدر بر داشد
 در نگر عالمی دیگر نگر
 تا سختی ویدی آخر با سختی
 در نگر عالمی دیگر نگر
 کو جسلو آخ چه شد حسنه مایه
 در نگر عالمی دیگر نگر

ای شه شاه جوان شیران جنگ آور نگر
 تلمی را راحت از مشرد و سرتاسر نگر
 پادشاهی کن که دوران جهان بر کام
 در سجاد خویش راهب نام پیغمبر نگر
 داد خواهی کن در این مشرد جوان نگر
 خویش را و ملا ترا از دارا و اسکندر نگر
 در معارف و دشمنان علم را نابود کن
 وقت تنگ در خشنگ و سختی معبر نگر
 آنرا این ایران که بوده جای خم تا تخت کن
 باغبان باغ را بی شاخ و برگ و برگ نگر
 ای جهانگیر رشید ابرح بخش زنده و جا
 نام خود را تا جهان باقی است در دفتر
 پادشاهان را از و کیلان صحیح آباد کن
 خاتمین راز و دکن اخراج بر محضر نگر
 شمع لونی دستگیر فرقه احرار شد
 و آن مفاخر گشت خلق آواز بر کیفر نگر
 قدی ایرنده رفتی با حریفان سختی
 حال و روز بعد از انفت را از این بدتر نگر
 سینه کوبان شیخا گوید بزاری و جلوه
 آتوسنجن کو متجنن جای شربت تر نگر

گو خورشدهای لذیذ و مرغهای با مزه	خوش مزه کوکب اب و خربزه
کبک را در کوه روبرو برادر بزرگ	در نگر عالمی دیگر نگر
خطاب بدزوها	
آنچه من دیدم از این خانه بگویم یانه آخ نگو من بسیرم مرد مردانه و شیرانه بگویم یانه آخ نگو من بسیرم	
میل واری بنویسم ز حکایات شما	زان درستان کانه لولایات شما
زان قسم خوردن بر مصحف و آیات شما	سخن عقل بدیوانه بگویم یانه
آخ نگو من بسیرم	
میل واری بنویسم که چهار بر دی تو	پولها را بجا بروی و بسپردی تو
یا که دیشب بسفره چها خوردی تو	زان شراب حمه و مخخانه بگویم یانه
آخ نگو من بسیرم	
میل واری بنویسم در را بی با کند	بهر خوزیری ملت ظلمه چالا کند
علمای بخت از دوش وطن غمنا کنند	نقل مشروطه و فسانه بگویم یانه
آخ نگو من بسیرم	
میل واری همه جا سر تو را فاستس کنم	نحو و حرف لورا قاطی بر آستس کنم
محبت دزدی آن زندوز لباس کنم	داستان سگ انبانه بگویم یانه
آخ نگو من بسیرم	
مستبدین بچه ای چو باجم اوزند	حلق ملت را با بچه ظلم افشردند
مال ملت را بروند و زودند و خوردند	آنچه بروند دلیرانه بگویم یانه

آخ نگون بمیرم	
حکم اگر پای در این خاک نشود بتوجه	یا که لشکر می آورده و برده بتوجه
در آورده بتوجه در نیاورده بتوجه	خاک ایران شده و برانه بگویم یا
آخ نگون بمیرم	
شهر تبریز اگر گشت قرین تب و تاب	اگر بکاشان دل ملت مکی گشت کباب
اگر بر وجه شد از حاکم خود بخوار خراب	از آن خرابانی مستمانه بگویم یا نه
آخ نگون بمیرم	
بگذر از و جلد که بعد از خربست حاجی	دل ز مشروطه ایند فعه کبابست حاجی
اگر تانی کین این خربزه آبتست حاجی	لعا از آن ریش و از آن نشانه بگویم یا نه
آخ نگون بمیرم شور محشر میگویم	
رمضان نسیه	
ماه مبارک آمد بگذشت ماه شعبان	ایماه میمنت بخش بگذر شد نیابان
ماه صیام الحن بر ماهیاست سلطان	بی شهادتین مرده روزی شود فراوان
ایحیای همه نمایند احسان یونسجان	دل میرود صدای کفگیر صوت تازغان
نغمات خیش های قذاب و قهوه قلبان	
افطار خوب دلخواه به به تبارک افطار	
منعم ز دست پر جوهر سوطلافتانست	افطار نذر و احسان در خانهاختانست
این سخن سفره خانه چون روضه دینانست	روح ز مرغ و جو جو زیر پلوروانانست
بشسته صدر سفره اعیان و یک و یک خانست	به تمام مجلس خود روضه خوانانست
چیز که نیست پیدا در ریش تا توانست	
زین بزم خوب دلخواه به به تبارک افطار	

<p>اینرا سحری گرسنه چون آتش است آهت از هر خرج اطفال بفروش این کلاحت بیجا گو تملق این است اشتباحت</p>	<p>باگر پیسوی ار پاب محضی بود گماحت از اغنیا بجو زرق روزی و بدالاست تا بود اینچنین بود اوضار عنال محت</p>
<p>جزاه و داد و فریاد نمود پناه گماحت به ریو بخش آه حکم حکم شد</p>	
<p>هر روزه میکند و غظ با طمطراق ملا دوری کنید از علم احمق شوید یکجا الوار سجده ظاهر از جهه ام جو بیضا</p>	<p>گوید که دل میبندد به نالی است مال دریا جنت ز اینهان است اثبات میکنم صا من رهنمای خلقم با علم و نطق گویا</p>
<p>من پیشوای شرمم با این عباسی (کوپا) عالم نما و گمراه انجم حکم شد</p>	
<p>یارب گناه کاریم استغفر الله توبه هر چند روزه داریم استغفر الله توبه تا صبح در وقت داریم استغفر الله توبه</p>	<p>از معصیت فکاریم استغفر الله توبه شبهایی شکاریم استغفر الله توبه چون ظلم شد خاریم استغفر الله توبه</p>
<p>در جنک زهر ما یم استغفر الله توبه افرشاده ایم در چاه انجم حکم شد</p>	
<p>کیش کیش</p>	
<p>بعد از نماز یا شیخ مشغول ذکر خود باش هر کس بفرگ خویشه تو هم بفر خود باش</p>	
<p>در روزگار هر کس مشغول کار خویش است</p>	<p>بسیل بنغمه خوانی عقرب بفر خویش است</p>
<p>دیشو بفر بفریش کوسه بفریش است هر کس بفر خویشه تو هم بفر خود باش</p>	

ای نور دیده با صاحب چهره دیده با یا
 جز قیل و قال آخوند چینی ندیده یا
 بعضی با اسم شیخی بعضی با اسم بابی
 با طایفه شب در روز در شکری حسابی
 بعضی با اسم اسلام بدعت پدید کردند
 و اولاد مصطفی را با حق شهید کردند
 بعضی با اسم سلطان گشته خان و ستر
 انباشتند از پول صندوق کوی و حیب
 بعضی با اسم ملت اموال خستق کردند
 نقل و شراب شامپا بالای میز خوردند
 بعضی شتر سواره عازم سوی حج شدند
 یک دسته جنده باز ندیک فرقه پوزانند
 جسمی با اسم جمعه بعضی با اسم شنبه
 آخر زدند دندان آتش به پیشم و پینه
 یکدسته شاران تا ناد در طبع آفتاب
 و احسرتا که آخوند بر دواشته حمامه

در مدرسه شب و روز زحمت کشیده یا
 هر کس بفکر خویش تو هم بفکر خود باش
 یک جوق اعتدالی یکدسته انقلابی
 هر کس بفکر خویش تو هم بفکر خود باش
 از بهر مال و نیار و بریزید کردند
 هر کس بفکر خویش تو هم بفکر خود باش
 القاب با گرفتند معلم و عقل و ترتیب
 هر کس بفکر خویش تو هم بفکر خود باش
 بروند پولها را در بانگها سپردند
 هر کس بفکر خویش تو هم بفکر خود باش
 بعضی میان مسجد مشغول در نمازند
 هر کس بفکر خویش تو هم بفکر خود باش
 مانند سنگ دریدند از یکدیگر شکسته
 هر کس بفکر خویش تو هم بفکر خود باش
 بعضی سفید نامه بعضی سیاه جامه
 هر کس بفکر خویش تو هم بفکر خود باش

زارع در زیر شلاق به ارباب گوید

ای ظالم سنگ بزن بلا نه بینی
 شلاق را بسنگ بزن بلا نه بینی

کاهمی بچنگ ارباب که دست که خدایم
 بر مفسدان مضطر بزن بلا نه بینی

باز آرمین و مظلوم هر روزه در بلایم
 آخر ترحمی کن ما بنده خدایم

شلاق را بسگر بزین بلا نه بینی

گویا که قسمت ما روز ازل حسین شد	مشروط را گرفتیم آخر نتیجه این شد داغ و درفش شلاق قسمت بز این شد
---------------------------------	--

شلاق را بسگر بزین بلا نه بینی

<p>فرمود حاصل زرع باشد حلال باغ ای دشمن پیغمبر بزین بلا نه بینی پامال کردی از ظلم یک باره حرف حق را یک چطور و دو چطور بزین بلا نه بینی عز چند چشم داریم اما کریم و کوریم بی صفت کوارا بهتر بزین بلا نه بینی بر باد رفت ناموس کو غیرت چیست ای مستبد کافر بزین بلا نه بینی زیر پلوار باب مملو مرغ و خرما ای مسگر قلندر بزین بلا نه بینی دو شب مرغ و جوجه است تقار خود را با سنگ چوب گوسر بزین بلا نه بینی حاصل ازین ادارت فریاد قیل قال است ای خواجه توانگر بزین بلا نه بینی</p>	<p>پیغمبر مکرم آن طو غمستد باغ یعنی ز زار عین است محصول دین مزاج گویا گرفتگی از شمر تعبیر این نسق را من تریب چوب شلاق تو میخوری عرق را ما مردمان دهقان از علم و عقل دویم سال دوازده ماه عریان و کخت عویم مشروط را گرفتید که قسمت عینت اسلام مضمحل شد کوزه معیت ناتشد و گرسنه در آفتاب گریا کتر بیا به فحش مقصود را بفرما بر دم برای ار باب دار دندار خورا هم مالیات دادم هم ایلهار خود را هموس حق زراع امروز پایمال است گویا که خون تمت بر مالکین حلاست</p>
--	---

شلاق را بسگر بزین بلا نه بینی

ارباب همسنگ که این اشعار را شنید حکم کرده بان ساعت با جواد در
دهان زارح بیچاره را او و خلتند

تبریک عید ۱۳۳۵ بملت و معنی سال تحویل

وهید مژده که فصل بهار و عید آمد
بگوش نغمه را ایاسکم سعید آمد

ز صی مبارک ماه و ز صی مبارک سال
نسیم از طرف لاله زار می آید
و مید صور سرخیل روز محشر شد
درختها همه از نفع صور زنده شدند
جمع بلخ و چین گشت پر ز نقش و نگار
ز مغز عارف و عای ربوده هوش و حواس
ز صدق بر همه تبریک عید میگوم
همین سلاله ساسانیان سلام علیک
مخدرات جگر خسته خواهران عزیز
به اشتیاق نسیم شمال می خوانید
نه اینکه در کف آغیاد و سجوش شید
وهید مژده که دیگر تمام شد بحرمان
بر دوزن قدم سال نو مبارک باد
که چیست معنی تحویل اول هر سال
که مانده در عجم این عید یا و کار زجم
شسته بود به اورنگ خسرو می شید
در آن قدح دوسه ماهی فلک زه بود برآ
چید ماهی سرخ از قدح به این شاه

رسید عید و جهان را فرود حسن و جمال
بهار آمد و بوی بهسار می آید
بکوه و دشت عیان لاله های چرخ شد
از این نسیم بهاری طپور زنده شدند
ز ابودهای گور بار و از نسیم بهار
بروی لاله شست است ترا چون الماس
درین بهار بملت نوید میگویم
ایا فلک زده ایرانیان سلام علیک
سلام من بشما ای برادران عزیز
سلام من بکسانی که شعر میبندید
امید دار چنانم همیشه خوش باشید
سلام من بر خ جمده ملت طهران
اساس و عشرت اقبال نو مبارک باد
سوال که دوزن یک نفر ز اهل کمال
جواب گفتش از قول فیلسوف عجم
ز برج حوت به برج حمل چو شد خورشید
مقابلش قدحی بود از طلای مذاب
در آن دقیقه که تحویل سال شده ناگه

<p>ز جوت این حرکت چونکه شاه ایران به یقین نمود که آن روز روز تحویل است نمودم که مانند نقاره خانه زود به بخت طالع همیشه روزن آن روز چو این فسانه زجم یادگار باقی ماند بزرگوار خدایا بخدمت ابرار بحق جلا بنمیدان اصل و اصل تو حفظ کن ز بلا همه اصل ایران را همان خوش است از اخلاص غم راه کنیم همیشه تا بجهان عید برقرار بود به تخت باقی و پاینده باد احمد شاه</p>	<p>شکفت عارض نشان وی جو گل خنجر زمان شادی و عیش و نشاء و تجلیل است سره و عید مبارک بصد ترانه زود تمام این گرفتند و عید شد نور روز بساط عید درین روزگار باقی ماند بحق سرور آفاق احمد مختار بخون پاک شهیدان دشت کربلا خصوص نکت پاک بنجیب طهران را دعا از صدق و ارادت بجان شاه کنیم همیشه تا طرب انگیز ز بهار بود بعیش نوش طرب زنده باد احمد شاه</p>
---	---

شما همیشه شناگوت اشرف الدین است
بر آستان تو تبریک عید من این است

تو تو لیتو

<p>میخواند خروسی پستان تو تو لیتو کو بمن و کورستم دستان تو تو لیتو</p>	<p>میگفت که ای فرقهستان تو تو لیتو آوخ که خزان زد بگلستان تو تو لیتو</p>
--	--

من ریاد ز سرهای زمستان تو تو لیتو

<p>از سیل فتن شهر و وطن رو بخوابی میگفت بسمه غان هوا آدم آبی خون گریه کند مزرعه بر حال دهبانی عریان و برهنه همه اطفال دهانی</p>	<p>با خفته و بد هوش چو مستان شرابی در شهر بود قحطی انسان تو تو لیتو سوز و جگر سنگ با حوال دهانی ابوای ز بد بختی و بهتان تو تو لیتو</p>
---	--

تف باو باین نژدگی و طالع منحوس افسوس که بریز شده دستخوش بوس کوبلج و بخارا و چه شد خیره کابل کو نقطه قفقاز و چه شد آبخن گل آوخ که ز کف شهر و وطن میرود آستان آوخ که تهریز و بقزوین و خراسان می می بخروشید که باز اول کار است مردانه بکوشید که دشمن بکنار است	تف باو باین غیرت و این دفتر معکوس قزوین شده جو لاینگ لوسان تو تو یقو کو صند و ممرقند چه شد زابل و بابل این بخرزد بود ز ایران تو تو یقو اطفال رعیت همه ترسان و هراسان سادات بر سر سجده هراسان تو تو یقو شیرانه بکوشید که هنگام شکار است زیر کله افتاده خراسان تو تو یقو
--	---

کافر بکجا خاک سلمان تو تو یقو

تفسیرین غزل

ببر عجب ز گین شده صحرا و بستان سنگک رفت از بستان ماه من سوی گلستان سنگک	بلیل همی چه چه زندمانه بستان سنگک من دوش بنهان میشدم و قصر جانان سنگک
--	--

انزک نهادم پای را ز تم به ایوان سنگک

میراب قدرت درین دادوست گل را بل خوش لب لب نمود از رحمت سانی مرا میراب خوش	اسطرب به تار و در عنون کم کم بزن منظر آب و دیدم گار خوش را بر تخت زرد ز خوا خوش
--	--

در روی باش عایش چون مهر خشان سنگک

مستم بخلوت گاه لاز آهسته اک آهسته اک خوا بیده همچون سرو ناز آهسته اک آهسته اک	دیدم نگار دل نوا آهسته اک آهسته اک کردم در انگشتان دراز آهسته اک آهسته اک
--	--

بر کاشتم بر قه بنار از ماه تابان سنگک

از زیر بر مع ناگهان حورن به دیدم جلوه گر در گوشه بنهان شدم بر عارضش کردم نظر	لعلش سکر اندر سکر رویش شکر اندر شکر بکس بزم نرگس باز کرد از خواب سبباید
---	--

من از نسیب عشق او چون بیدار زان سنگنگ	
گفتم تیر بابت شو این نخلص دیرین تو بوسی عطا کن از گرم بر عاشق غم گین تو	ز وطن بر قند و شکر لعل لب شیرین تو گفتا که می می بی ادب گفتم منم مسکین تو
بابا من تهر و غضب ایراحت جان سنگنگ	
بر خواست از خواب الصنم بر چهره زلف دلش چون از شراب ارغوان دیدم خرابت سرخوش	بلشت از بخت عرق بر عارض عاشق ز سان و مان بر دم می تا نژده لعل و گلش
بوسی ربودم ناگهان زان سکرستان سنگنگ	
گفتم شنیدم ای صنم از عیب میگوئی غنبر گفتم چو وقتی موقع است ای دختر صانبر	گفتا که هم غیب را در موقع مستی مبر گفتا بهنگام اذان وقت مناجات مگر
انحفظ ظاهر میشود و سمار پنهان سنگنگ	
وقت مگر گفتم بوی لعل مرغ زرین بال ما فرمود یا هو دم مزین خوش میشود احوال ما	معلوم کن چون میشود پیش آمد اصالی فانی ز حافظ بر دم این شعر آمد فال ما
نومید از رحمت مشو با کوه خسیان سنگنگ	
ده مرده بر طرائیان ایران گلستان میشود صحرای بی حاصل همه باغ و گلستان میشود	این شوره زار از فیض حق چون سکرستان میشود انبار خوش خوش پیر سه نعمت فراوان میشود
هر کاسه سی میخورد مرغ و سبجان سنگنگ	
گفتم نگار کن دعا وقت سحر بر جان شه گفتم همه ایرانیان غرقند در احسان شه	گفتا که طرون روشن است از عارض خشان شه گفتا که حافظ خیر روح است تا ایوان شه
بر شاه خوان این قصه را از خلق پنهان سنگنگ	
با یک نواز در آستان مرغ سحر خوان سنگنگ	

نیکیهای مخلوع بخواند

در خواب مراسمی خراسان گذرانند این شعر همه لحظه مرا در نظر افتاد	دیشب لبم باز هوای دیگر افتاد چشمم بفرخ گشته والا گم افتاد
با آل علی هر که در افتاد بر افتاد	
این قبر غریب لغز یا حسد و طوس است با پد زره صدق بر این خاک افتاد	این قبر معیشت الضعفا شمس شمس است این قبر معیشت الضعفا شمس شمس است
با آل علی هر که در افتاد بر افتاد	
این روزه پر نور به جنت زده پہلو کشیدیم سحری را یکسره او	مغز ملک از عطر شمش شده خوشبو کز بوی بهشتش چنین بیخ افتاد
با آل علی هر که در افتاد بر افتاد	
عوران بهشتی زده اندر حرمش صف شاهان به ادب در حرمش گشته مشرف	خیل ملک از نور طبعها همه بر گف اینجا است که تاج از سر پرتاجه افتاد
با آل علی هر که در افتاد بر افتاد	
اولاد علی شافع یوم عرصا تینند در روز قیامت همه اسباب بچا تینند	دارای مقامات رفیع ال در جانش ایوای بر آنکس که باین دوره دافتاد
با آل علی هر که در افتاد بر افتاد	
کلام و دهن از نام علی یافت حلاوت هر کس که باین سلسله بنمود عداوت	گل در چین از نام علی یافت طراوت در روز جزا جایگوش در سقر افتاد
با آل علی هر که در افتاد بر افتاد	
هر کس که باین سلسله پاک جفا کرد دیدم که یزید از ستم و کینه چهار کرد	به کرد و نفیبه غلط کرد و خطا کرد آخر بد کرد زنت بر وحش شررا افتاد

با آل علی هر که در افتاد بر افتاد	
اولاد امیر چو در کینه کشودند	بر عزت اطهار سی تسلیم نمودند
آخر بهنگی بیدنی از لعن زودند	دیریم که از نام و نشان شان اثر افتاد
با آل علی هر که در افتاد بر افتاد	
حجاج که شد منکر به خارق عادات	میگشت به روزی شیو مساوات
امروزه باو لعن کنند اهل سعادت	آوازه نطقش همه بجزو بر افتاد
با آل علی هر که در افتاد بر افتاد	
کردند چنانها بنی عباس ستمگر	مسوم شد از ظلم و جفا موسی معجز
بر قلب عزیز الغریب از هر زوداگر	ظلم بنی عباس بگیستی اثر افتاد
با آل علی هر که در افتاد بر افتاد	
بست آب بقبر شهید چون متوکل	در اوج فلک روح ملک شد مترزول
دریا بندگان موج زمان فوه زوازل	در سطح زمین غلغله و خشک تر افتاد
با آل علی هر که در افتاد بر افتاد	
جیش متوکل بلب شد بختند	برزایر شاه شمس راه به بستند
از کین دل زوار حسین را شکستند	از قافله عشق بسی دست و سر افتاد
با آل علی هر که در افتاد بر افتاد	
یار بجن منزلت شاه شهیدان	امسال نما لطف به روزن طهران
ما غرق گنایم تویی خافر عسیان	این شعر مرا باروگر در نظر افتاد
با آل علی هر که در افتاد بر افتاد	
سالی که از اول حمل تا فور یک قطره باران در شهر طهران نیاید بود گفته شد	
هرگز کسی ندیده در فصل نو بهاران	سنبل نرودید از خاک به طرف جویباران

بلبل نخواهد از غم در باغ لاله زاران
 رحمی نماز احسان بر ماگنسا بهگاران
 یاران ندانم امسال باران چرانیام
 گر شهر رشت بارید طهر ان چرانیام
 پیوست سفره فیض پس نال چرانیام
 یارب تفقه کن بر زار عین مسکین
 امسره شد مزایع بزم مرده شد پاهین
 رحمی بجا بران کن یار رحم ملکین
 هر جا که سبزه بود با خاک گشته همسر
 گاو ان گو سفند ان لا غشده نمراسر
 بر دم کند دهاتی از غصه خاک بر سر
 با این گران از نریخ فقر و فتنه با یک سو
 بی پولی و فلاکت ظلم و جفای یک سو
 با این هوای سوزان خوف و با یکسو
 یارب تو خود گو ای این خلق بی پناهند
 دعوی گفته از عقل بسیکن در شب تابند
 گر ماگنسا بهگاریم اطفال بی گناهند
 بلبل بیباغ از خواب صبح سر برآرد
 و آنکه در چشم گریان بر آسمان گمارد
 یارب تو شادی گل طاقت دیگر ندارد
 یارب نماز تم بر خاک پاک ایران

یارب ز ابر رحمت بر ما فرست باران
 باران رحمتت کو فیض و عنایتت کو
 ابر سیه چو قاص جویان چمانیام
 آنز عد و برق چون شد طوفان چرانیام
 بدان رحمتت کو فیض و عنایتت کو
 از فیض وجود و رحمتت بر ما بخش تسکین
 خشکی گرفته یک سهر از خوار تا ورامین
 باران رحمتت کو فیض و عنایتت کو
 آن بر ای (لیک) بی شیرمانده کسیر
 از بر نزار عین هم آبی نشد میسر
 باران رحمتت کو فیض و عنایتت کو
 یک گوشه عروسی سب ز عزا بیکسو
 بی عصمتی بیکسرت قحط و غلابیکسو
 باران رحمتت کو لطف و عنایتت کو
 دیوانه گان محض اند افتادگان چاهند
 روزیکه کار شد سخت آنوقت غمزه خوانند
 باران رحمتت کو مهر و محبتت کو
 اول ز صدق و اخلاص بر سبده سر گذارد
 شاید دو قطره با این پر شاخ گل بیارد
 باران رحمتت کو انظار و اوقاتت کو
 بر شمر با سراسر حضور شهر طهران

<p>بازندان و شهید کوپایه و صفها بان باران رحمت کورجم و شفقتت کو ما سربرگه انجم سامان هم از تو خواهیم هم مرغ و هم کبوتر همان بر بیان هم از تو خواهیم باران رحمتت کو مهر و عطوفتت کو در عین نامرادی کردیم توبه یارب عقلی و جسمی کردیم توبه یارب</p>	<p>تبریز و پشت و زنجان سفیر از وین و کمان باری هم ندان و مرد خواسیم از تو باران یارب تو در وادی همان هم از تو خواهیم غرقم در معاصی خضران هم از تو خواهیم مانان هم از تو خواهیم باران هم از تو خواهیم در این مرجمادی کردیم توبه یارب باوقش و وجه و شادای کردیم توبه یارب</p>
<p>همراه دانش باوی کردیم توبه یارب باران رحمتت کو لطف و محبتت کو</p>	
<p>راجع بکنک استره</p>	
<p>مشرد شده مملکت از بهمت مولا گردید جوان سلطنت از بهمت مولا</p>	<p>در پیش بچوان منصبت از بهمت مولا شد مشورت با مشورت از بهمت مولا</p>
<p>ایران حالا خوب شد</p>	<p>ایام ستم رفت ظالم بعد رفت</p>
<p>شد شاه نجم خسرو و خورشید پنهانی حق کرده با رحمت از بهمت مولا</p>	<p>شورای وطن گشت بگفتند و بیانی به به چه جمالی چه کمالی چه حسدالی</p>
<p>سلطان حالا خوب شد</p>	<p>احمد شاه جمجاه گردید شهین شاه</p>
<p>شد مجلس شوری وطن حاضر و موجود گرفت وطن تشییت از بهمت مولا</p>	<p>صد شکر که صد شکر غم یک سره مفقود درهای الم با ستم آمده مسدود</p>
<p>گسلان حالا خوب شد</p>	<p>شد پشت معطل از عدل مظفر</p>
<p>دیگر احدی گوشت بگریه نپارد مشروط دهد خاصیت از بهمت مولا</p>	<p>این همه دیگر زینسل بان دفعه ندارد هر مفتخوری باس مجلس نه گذارد</p>

گر دید رعیت فارغ ز اذیت	لطف در آن حالا خوب شد
اشرار نمودند بسی طی حاصل	از بجز خرز بار ننگند ندی حاصل
سردار معزز کرد چه در آستره منزل	شد شاهسون نیز حیت از بهمت مولا
گر دید یمن پاک از هرس و خاشاک	جولان حالا خوب شد
ایران نوای منطقه عقل و کمالات	ایران نوای مرکز تجدید خیالات
اوراق پر انوار تو از شش مقالات	بگرفته شمشیر صفت از بهمت مولا
از بهمت و اوار و ز طقت به بار	میدان حالا خوب شد
پایه پوده آن باده که از حوض بهشت است	زان باده کز و غلغل در دیر و کفشت است
زود است که جام سرا آجر و خشت است	مستانه بده تسلیمت از بهمت مولا
خوش باش قلندر گو فاش مستند	امکان حالا خوب شد
یارب تو بفرمای قوی مجلس ما را	وادار با عدا و رعیت و کلا را
مفقود نما صفت خور میشس ما را	کن رفع همه سکنت از بهمت مولا
هنگام تلافی است ادا تو کافی است	عنوان حالا خوب شد
در خشک سالی و نیامدن باران رشت	
استلام ای میر میران اسلام	ای هوادار فقیران اسلام
استلام ای بد بد عشق صبا	ای نسیم روضه صدق و صفا
استلام ای داد خواه بیکسان	روشنی بخش در چشم غلسان
استلام ای حافظ و تیران عشق	بلبل خوش نغمه بستان عشق
استلام ای داد خواه رنج بر	ای نسیم روح بخش خوش خبر
ای نسیم باغ بهشت اسلام	می بر در روح از تولدت اسلام
مردوزن جوای شعرت فوج فوج	می زند دریا ز شعرت تو موج

هست اشعارت همه اسرار حق
 اهل آفر با بجان یار تو اند
 میکند از شعر شیرینت ظهور
 عذیب حق را رعایت می کنی
 جیب گشتی دور از گیلان بیان
 رشتن این را میل دیدار شما است
 حال گیلان را من خویش بسگر
 بود یک ماه پیش که پارانی نبود
 سبز با پیرمرد اندر جوئی بار
 زار عین بینوا مسمومت مات
 صف کشیده در کنار آهسا
 هیچ میرابی بدون اخذ پول
 این کمین قطعه طکی داشتم
 بلکه از وی تقیه نانی خورم
 گریه بیداری و گریه خواب بود
 گاه میخواندم بصوت پسروی
 چه که نقش خویش می بیند در آب
 تا که چندین قبیل اوراق نسیم
 خواندم ز دیدم که نمت خواستی
 چونکه خواندم بحر فیض آمد بچو شش
 مارتش آه رشت را سیراب کرد

شده نسیمت مشرق الانوار حق
 ملت گیلان هوادار تو اند
 نوع و سبک و زیبای همچو حور
 از کلام افند حمایت می کنی
 خوش گزینی انش با طهر انبان
 نقل مجلس نقل اشعار شماست
 می نویسم از برایت سر بسر
 ابرو و رعد و برق و طوفانی نبود
 لاله با از تشنه کامی و اغدار
 مفلسان گردیده بی صبر و ثبات
 جمله تسلیس بگفت میراب با
 می ندادی آب بی قبض الوصول
 اندر و امسال تخمی کاشتم
 با (کته) مرغ و نسیمی خورم
 منتقل و روز بانم آب بود
 اشک ریزان این دو بیت شنوی
 بر زگر باران و گازر آفتاب
 آمد از طهران به گیلان مستقیم
 از خدا باران رحمت خواستی
 طبل رعد و برق آمد در خروگر
 فارغم از منت میراب کرد

از کفت میراب بستم تملی شد مصارفت شعر تو با فیض حق آفرین بر این کمال و هوشش باد بعد ازین احوال گیلان را تمام	از خیال آب بستم تملی بارک اشد آفرین بر این ورت آن نشنجان با که خردوی نوش باد می نویسم این کمینه و السلام
مرحبا یعنی کشتاب	
ای ننگ سلطنته ایصدر و الامرجا نه بسید رحم کردی نه بسلامرجبا	میسکنی در کشتن ملت تقلا مرحبا نه ستمم از تو را ضعی نه مکتلم مرحبا
بارک اشد مرحبا صد بارک اشد مرحبا	
بار ما گفتم بلو بشنو ولی فر فر کن قلب شاهنشاه را از فیض ملت بر کن	ای وزیر خوش قدم خود را عجاوین کن بخت ساری را امر بخان جنگ با کلر کن
خوب کردی زین سبت را مظلما مرحبا	
تا نهادی پای بر تخت صدر در دولت زین شمرات شد تجارت پر خسار در دولت	رفت جان و مال منظران بوارت در دولت شاه سرگران گداغوق مرارت در دولت
آفرین قول عر بها حاجی و اشد مرحبا	
گر نیاید پایت از نیر دو کرمان غم مخور یا که دنیاری نشد عاید گیلان غم مخور	گر مجزاکشت شیراز و صفایان غم مخور بست شد گریه تی مشروطه خوانان غم مخور
گشته قد مستند زین غصه دو لامرحبا	
شخنا تا جذرش خویش مجرانی کنی با بخل حکم بر الواط دولابی کنی	با بهادر جنگ رو بر چاله سبیلابی کنی نویش را خواتی مسلمان خلق را مانی کنی
توبه کن زین استغرا استغفر الله مرحبا	
ای پلنگ الدوله سر خلق را افشا کن	پاکت سر سبته را بی اذن ملت دا کن

<p>تخت اشنت نشا را از طمع بی پان</p>	<p>و این پلنگ الدوله گدشته را رسوا کن</p>
<p>ای رئیس ایستخانه مبارک الله مر حبا</p>	
<p>صفت همسرم همسر طه تی دل راضی نیه رنگ ناره اتی حنا صلائی گوشت بی جریه</p>	<p>ای رئیس ایستخانه نام که تی مطلب چه تی عمل و در شایط همه داره تی روغن پیوه</p>
<p>جان مولا خفته در زیر شولا مر حبا</p>	
<p>با جوانمردان شیرانگن ز نامردان چه غم تا که وادار است ارا از همه امکان چه غم</p>	<p>ای کیسلان راز موی نظره طوفان چه غم در شقیان ما از بهوم لشکر عدوان چه غم</p>
<p>داده لطفش بر همه کیسلان تسلما مر حبا</p>	
<p>بارک الله مر حبا صد بارک الله مر حبا</p>	
<p>در سنه ۱۳۲۸ که حسیب الدین آفندی بر پشت آمده بود گفته شد</p>	
<p>ایرانی و عثمانی امروز برادر شده پوچید بهفت اقلیم آوازه مبارکباد این شیعه کسنی باز یک روح دو پیکر شد</p>	<p>خوشید وطن با ماه دیده وز برابر شده این عقد اخوت باز شد آوازه مبارکباد شده پاره ز دستبند شیراز به مبارکباد</p>
<p>ایرانی و عثمانی امروز برادر شده</p>	
<p>هم مشرب هم قبله هم مذہب هم سایه از ساحت قدس حق مشروطه منقرض شده</p>	<p>ایرانی و عثمانی هستند بیک پایه فرمان اخوت داد و خلاق بهر آیه</p>
<p>ایرانی و عثمانی امروز برادر شده</p>	
<p>اگر جمله مسلمانیم پس ایچ تفاد و نیت مشروطه مدد بخشای که شرع مظهر شده</p>	<p>اگر تابع قرآنیم پس شیعه و سنی صیت اگر همه انسانیم پس دشمن قانون نیست</p>
<p>ایرانی و عثمانی امروز برادر شده</p>	

گردیدر احمد شاه و لها همه شاد امروز حاصل شده ملت را مقصود و مراد امروز	فشت. نقیض الطین بر تخت رشاد امروز در خلعت ایران خوش شورش محشر شد
ایرانی و عثمانی امروز برادر شد	
چون کشور ایران را اقبال نصیب آمد استان سفارت را عطر و گل و سیب آمد	اندر روم حبیب الدین از حبیب آمد طهران و مضافاتش بر ناله از فر شد
ایرانی و عثمانی امروز برادر شد	
ای نقطه وار المرزای منظره با قر بر خیز و کین رقی ای حضرت شهبند	ای خاک جواهر خیزای معدن لعل زرد از وجه تفاخر کن کین و وصل تیر شد
ایرانی و عثمانی امروز برادر شد	
بگرفت مجید چون جوان گه گیسلان آورد سوی طهران آن گله شیران را	مردانه و شیرانه داراست دلیران از لطف رسول آمد اسلام منظر شد
ایرانی و عثمانی امروز برادر شد	
بهر نرسد سلامت با ولا حضرت ستارش در عرصه خونریزی از فرقه اجراش	با غیرت سرشارش با باقر سلاش یا شاهسون ملت بر طارم انخر شد
ایرانی و عثمانی امروز برادر شد	
مشرو و خوش گستر این سفره یقار را حلوائی محبت داد مجلس همه دنیا را	از نعمت الوان کرد رنگین طبع ما را این سفره نعمت بازیر مرغ و مرغ شد
ایرانی و عثمانی امروز برادر شد	
زمانیکه قانون جزای عمری غدغن کرده بود که که ای و معرکه بندی نشو و ساخته شد	
ای و ای که در شهر گردانی قدغن شد	دل گردی و انگشت نهانی غدغن شد

بر و لبشده تو بگذار	
در عدلیه قانون مجازات نوشتند	از بهر (ولنگار) مکافات نوشتند
مارا همه مستوجب آفات نوشتند	آن گردش و آن کامروائی غنم شد
بر و لبشده تو بگذار	
باید کسی آوازه بسیار بخواند	در هم سگدار آدم بی کار نشاند
شاعر سخن جو بسردم پیراند	فحاشی و بهبوده سرانی غنم شد
بر و لبشده تو بگذار	
بر پانه کند معرکه لوطی و سحر	بازی نه کند صحیح نه میمون و نه عشر
مرشد ز دانشاور نوشته بقلند	القاب نقیب النقبائی غنم شد
بر و لبشده تو بگذار	
جن گیر نباید دهد آزار اجسته	اندر سرناحن کند احضار اجسته
درد می کند از حجره بازار اجسته	بالشک جن قلو کشائی غنم شد
افسون گری و مار گزین شده است	و آن عقرب جزار گزین شده ممنوع
در معرکه و دیوار گزین شده ممنوع	و آن هم در هر در آئی غنم شد
باید احدی برده تصویر نیسارد	شکل شخصه را با بسره نگذارد
پره گذر را از عمل باز نه وارد	ای پرده گیان چهره نائی غنم شد
در مای داخل همیشه بسته برویم	زد سنگ ستم چرخ جفا جو بسجویم
گفتم چه بیائی علم دل با تو بگویم	دیگر چه بیائی چه بیائی غنم شد
افسون کن ازین بعد و گر مار نه گیسرد	چون از جگر سوخته افسون نپذیرد
بگذار که عقرب بزند خواه چه بسیرد	بگر فتن ز بنو هلالی غنم شد
دایر دگر بر خلق کند محشش حواله	یا بول بگیرد از حسدایت به عماله

البسته که باید شود حبس دوم رمال نباید بزنده رمل بهر حال بویگر نه که مسخره رمال بخت سال تر دست نباید بکند شعبده بازی چوچه نشود تخم با دانه مجبازی نقال که در معرکه با گفت و شنید است بیچاره گر به بحر از حکم جدید است امروز که روشن شده حساس بخت پیران پی تمبیل و جوانان بر زراعت	از محبس تا رنگ ربانی غنم شده ایوای بر آنکس که دعه پول پزل ربانی و الفاظ موالی غنم شده بر مهره و فنجان نکنند دست دراز آن چوچه در آورون دانی غنم شده حرفش همه از رستم و از دیو سفید است نقال و انسانه سرانی غنم شده خوب است گداها بروند از پی صنعت در کوچه و پس کوچه گاهانی غنم شده
--	---

بر دل بسته تو بگذار غیبش تو بگذار
 غیبش که دیدی مطلبش تو بگذار

عوض سلام

شد مسلمانی غریب افکار نورانی غریب ای نسیم مشکبوگر بگذری سوی حجاز	دین غریب آئین غریب آیات قرآنی غریب بوسه زن بر تربت آن قبله اهل نماز
---	--

عوض کن در محضر قدس بعد سجده و نیاز
 ای بنام اقدس شاهان عالم سرفراز

شد مسلمانی غریب افکار نورانی غریب الامان ای شاه پیرب مدفن و کبی وطن شد هجوم آوریم از هر طرف سیل فتن	دین غریب آئین غریب آیات قرآنی غریب یا نبی الرحمه ای محبوب رب زد مسکن هست سوی درگت چشم امید مردوزن
---	---

شد مسلمانی غریب افکار نورانی غریب

در میان مردمان معدوم شد صدق و عفت	از غلوب دوستان مشوخ شد مهر و وفا
-----------------------------------	----------------------------------

جای لطف و رحمت رایج شده ظاهر جفا	دین حق پامال شد ای تاجدار مصطفی
شد مسلمانان غریب افکار نورانی غریب	
عصه سنگی پای لنگ نزن فراوان بر زمین	بخت تیر خصم چیره سپهرج با ما و بزد
امر مشکل خلق جابل جسم کابل رنگ زرد	درد و شب بر غنیمت اسلام باید گریه کرد
شد مسلمانان غریب افکار نورانی غریب	
در مجالس فاسقان بر مؤمنان داده طعنت	از می غفلت شده ظاهر پریشان حکمت
مست بازار است ای تجار که هست در حرم	شخصه مست و بیخ مست بیست و بیست
شد مسلمانان غریب افکار نورانی غریب	
دفتر توحید حق شده خوار در بار ارباب	گشته مسجد خوابگاه دسته بیکار
شده کتاب (شرح لعمه) کاغذ عطار با	(از قوانین) (در سائل) بسته شد طومار با
شد مسلمانان غریب افکار نورانی غریب	
شیعیان خالص از این ظلم قاش سینیه چاک	سجده محراب و منبر گشته بر بزرگ و دو خاک
هر که حرف حق ز ندنی انور سازندش بکاس	ای امام حق غایب (ابجمل) روحی خدا
شد مسلمانان غریب افکار نورانی غریب	
بجفا خلقی گشت ظاهر معصیت شده بر ملا	میرسد بر مؤمنین هر دم بلا روی برلا
از گرانای کاسب بچاره غرق استبلا	روزگار جلود عا شورا و طهران کر بلا
شد مسلمانان غریب افکار نورانی غریب	
با تشفیج المذنبین بر بافقیران رأفتی	ایکه سرتا پا ظهور جود و فیض درستی
ایکه در فردای محشر داد خواه امتی	الان تم الامان (یا من ایکی حاجتی)
شد مسلمانان غریب افکار نورانی غریب	
ای رسول با ضحی من عبد مسکین تو ام	تابع احکام قرآن پیرو دین تو ام

<p>در میان شاعران من شرف الدین توام</p>	<p>گر بپریم گریه نام من به آئین توام</p>
<p>شد مسلمان غریب افکار لوراکلی غریب</p>	<p>وین غریب ایمان غریب آیت قرآنی غریب</p>
<p>اراضع یوکلامی دوره چھب رام</p>	
<p>از بلخ عادتش گل چیدن کنی چیدن یکه سنه آشکارا یکدسته مکرمانه گر گفتی زنگارم آید بهام خانه</p>	<p>آمد وکیل تازه دیدن کنی دیدن از شهر با پطهران شد منتخب روانه آمد برای بعضی پیغامها شبانه</p>
<p>از سخن خانه تا نام از دن کنی از دن</p>	
<p>با کله سیاهی بر پارلمان شتابان ما شیم همچو گندم او همچو آسیابان</p>	<p>آمد وکیل تازه مانند ماه تابان روشن شد از جانش بس کوچ و خیابان</p>
<p>گندم برای ارباب خرمن کنی خرمن</p>	
<p>هر یک ساری تفریح در گوشه نشینی تنگ است بس دمانش خواهد اگر پیشی</p>	<p>زین بلخ تازه امروز هر یک کنی نطق و کسبیل مارا بر گز شانه پیشی</p>
<p>صد شمع و ماه و خورشید روشن کنی روشن</p>	
<p>معلوم شد یکایک غسل معین ما گر تیغ بر کشد بار از هر کشتن ما</p>	<p>تا تیر کرد آخر فریاد و شیون ما این خلعت و کالت زیا است بر تن ما</p>
<p>مجموع عضو ما را گردن کنی گردن</p>	
<p>آتش زین یک عالم این طاق و جفتها را بیون کنی از اینجا گردن کلفتها را</p>	<p>دور انگنید یک سمران حرفت را در پارلیمان چو دیده گفت و شفقت را</p>
<p>از روی آتش جمل جستن کنی جستن</p>	
<p>از اجنبی بر رسید در وقت انتخابات</p>	<p>ایزد و بعاظ کرد حریت مساوات</p>

میگفت لایا با قر با کینفر دیو کران	ایرانی و مساوات با هیات ثم هیات
بر قول لایا با قر احسنت کنید اسن	
یک سته رند و فلانس و لاده و کالت	هر گوشه پن کرده سجاده و کالت
گر دید باز روز آور آمده و کالت	ز و پسوان پنبه کباده و کالت
یک بادی از رحیم کنکن کنید کنکن	
یک دست چون شتر مرغ با نقش و با گنا	از قدرت اجاب گشته بخر مواف
در حوزة و کالت گر ویده آشکا	قر بان برم خدارا یکبارم و دو مواف
عطفی بسیار لبان لذن کنید لذن	
تطییر کی توان کرد چون ابامصاف است	ایرانیان بدانید این آخرین مصاف است
امروز دست بندی از جهت خلاف است	بر دست که دیدید دارای اختلاف است
آن دست را درون باون کنید باون	
مطرب کنید دعوت امشب شب عروسی است	آوازه خوان بسیارید هنگام دیده بوسی است
امروز قند شهری قائم مقام روی است	باشد عروس ماترک دلاما که روی است
در وقت صحبت مشب سن سن کنید سن سن	
ناظر در امشب عیش مار از خود مر سجان	مجموعه را بهارا از قیمر و سجان
دیشب عروس ماژور آمد ز سمت ز سجان	همان ماست امشب آن بار بهتر از سجان
قرمه جلومی او را روغن لشد روغن	
با هو خبر نداری از لذت و کالت	بسته گر تمامی بر خدمت و کالت
عز قند ایل معنی در صحبت و کالت	انخوداگر بگرد در حسرت و کالت
در صحن پار لمانش بدن کشید مدفن	
نیمه شعبان	

آمد بزین حجت حق رحمت رحمان
 پرورد شده از عارض وی عالم امکان
 گردید عیان حجت حق مهدی موجود
 شد (ساره) خلوت که خورشید درخشان
 طفلی که جهان منتظرش بود شب و روز
 افزوده شد از رخ او مشعل ایمان
 این طغیانی بود موصلت از این دهر
 از مقدم او ساره شد صاحب عنوان
 آمد عیان وارث آیات مستبین
 پیغمبر از این نکهت خسر داد بسلامان
 از وطن طغنه بر شمس و قمر لعل نورش
 مبهورت شد از شععه اسرار عقل و جان
 رو کرد سوی قبله ادا کرد و شهادت
 پس بر روی یکایک به ادب نام امامان
 از سجده جو برداشت سر آن غنی نورس
 میخواند بجد و عظمت آیه قرآن
 در عالم بالا از شعفت خسیل ملائک
 پدا الطوا لهدی قد جاء بهر بان
 برخواست از این گنبد افلاک معلق
 نوح احدی و مهدی گشت نمایان
 شد حجه (سجده) همه پر ز گیس و سبیل

در نیمه شعبان
 در نیمه شعبان
 با طالع مسعود
 در نیمه شعبان
 مولود شد امروز
 در نیمه شعبان
 بر آل محسنه
 در نیمه شعبان
 اعجاز و حسین
 در نیمه شعبان
 هنگام ظهورش
 در نیمه شعبان
 هنگام ولادت
 در نیمه شعبان
 با کن مقدس
 در نیمه شعبان
 گفتند یکایک
 در نیمه شعبان
 بانگ ظهر الحن
 در نیمه شعبان
 زمان روی به از گل

<p>در نیمه شعبان ز محمدی و عادی در نیمه شعبان فوق فلکیات در نیمه شعبان ایام شریفی است در نیمه شعبان اسلام غریب است در نیمه شعبان قدرت بنیانی در نیمه شعبان مظلوم و حقیریم در نیمه شعبان در ملکوت ری در نیمه شعبان زمین جشتن معین در نیمه شعبان از خود و دزدان در نیمه شعبان</p>	<p>از وطنه به تانار زمین عربستان آراسته شد جنت و فردوس بشادی حوران شستی همه با نغمه و اسکان ارواح مجرد همه مشغول تحیات روح القدس از وجد و طرب گشته غزلخوان پر پر مه شعبان چه عجب باو نظری است داند شرف و منزلتش صاحب چندان ای حجت حق آیت و احکام غریب است باز آید شد از ظلم جهان یکسره ویران وقت است که از پرده غیب بمانی امروز توئی حافظ یک مشت مسلمان با یکسوی بیچاره و مظلوم و فقیریم یارب برسان صاحب باران تو جهان اندر شب مولود امامی که بود حق گردید بطهران همه بازار چراغان هر سال در این شهر دو جاگشته معین در خانه سادات « دگرگو و جلوه خان این شعر کو پاتا سر او چشمه نوش است یارب برکت ده همه خورده فروشان</p>
<p>در شب مولود امام عجل الله فرجه</p>	
<p>یک غرض را بستند آئین</p>	<p>شب مولود و جشتن سرورین</p>

طریمی این غزل را کردن زمین	به است آن یازغ یا سب سیمین
لب است آن یا شکر یا جان شیرین	
شما ما از فراغت پیغمبراریم	از صحران جهالت شکباریم
بوسیل و بکیس بنی عمگاریم	تسام مردوزن چشم انظاریم
بیای واریت خستم انبیس	
خدا کرد است ملک بر جهانت	بی خوانده است دارای زماست
بود روح القدس از خادمانت	تعالی الله که چنین ابروانت
حکایت میکند بت خسته چین	
بود معشوق من غائب ز دیده	به اجابلقای) وحدت آرمیده
به اجابلسای) عالم خط کشیده	کسی رنگ جانش را نده
کجا بخت ک کرد و پارستان این	
بنازم قامت و بجوی اورا	بچی (دواشمس) خوانم روی اورا
گهی (روا لیل) گویم سوی اورا	چو دیدم عارض نیکوی اورا
ز چشمها نم بیناده است پروین	
دلم خواهد که دیدارش به بینم	کلی از گلشن و گلش بچینم
شد از روز ازل قنمت چنینم	هر آن روزی که رویش مانده بینم
جهانم تیره باشد بر جهان بین	
بگویش که وه ام از عشق مسکن	که لطفش گردد آنجا سایه افکن
زبانم در ثنائش گشته (داکن)	بخوانی آرزو مندم و لبکن
سر بیدوست چون باشد یا بین	
در کارم بر سوانی کشیده است	بکلمه شربت عشقش چسبیده است

ز آفتاب و گل چنین صورت که دیده است	ز آفتاب و گل چنین صورت که دیده است
آفتاب خالق آلات ان من طین	
شهبانگر کمال مستندان	شهبانگر کمال مستندان
وز افشانی نمازان لعل خندان	وز افشانی نمازان لعل خندان
جفا پر عاشقان با سده نه چندین	
بمترگان میزنی نیزت چه حاجت	بمترگان میزنی نیزت چه حاجت
مرا دارا می تو بختی چه حاجت	مرا دارا می تو بختی چه حاجت
مرا خود می کشد دست نگارین	
همه با همی ز با بصران تو مردند	همه با همی ز با بصران تو مردند
ولی بعضی شراب وصل خود دند	ولی بعضی شراب وصل خود دند
به تبریز و کسبلان و به قزوین	
خطاب سخا کین می رسم	
ایها انخاسین فرار کنید	ایها انخاسین فرار کنید
مملکت را شراب فرموده	مملکت را شراب فرموده
ظلم و کین بجای فرموده	ظلم و کین بجای فرموده
از برای کباب و قمر حباب	از برای کباب و قمر حباب
خانه داریوش رفت گرو	خانه داریوش رفت گرو
با دو صد حیل کار خود دیدید	با دو صد حیل کار خود دیدید
هر کجا پول بود تا پدید	هر کجا پول بود تا پدید
صاحب مال و جاه گردیدید	صاحب مال و جاه گردیدید
پس وزارت پناه گردیدید	پس وزارت پناه گردیدید
بهر خود شکر کار و بار کنید	بهر خود شکر کار و بار کنید
جوجه با را کباب فرموده	جوجه با را کباب فرموده
یادی از ظلم پیشمار کنید	یادی از ظلم پیشمار کنید
تک (سیروس) را ز دیده غلو	تک (سیروس) را ز دیده غلو
تک غوغا و گیر و دار کنید	تک غوغا و گیر و دار کنید
مال و اموال حلق چاپیدید	مال و اموال حلق چاپیدید
تا مگر مصرف متار کنید	تا مگر مصرف متار کنید
عظمت دستگاه گردیدید	عظمت دستگاه گردیدید
اندکی خویش را کنار کنید	اندکی خویش را کنار کنید

زارع بسینوا به آه و فغان
 میکشد آه بر لقمه نان
 بیش ازین خلق را میبازاید
 از سر خلق دست بردارید
 شده معین تمام مفت خورید
 سر شب مرغ و نصف شب شترید
 حال مشغول سیر گل گشتید
 چونکه در شهر مفتوح گشتید
 کارتان را تمام فهمیدند
 الغرض حسد خلق را بخشیدند
 چون عجب بی خجالتید همه
 باز فکر و کالتید همه
 مرعب القات فرمودید
 پول با راستات فرمودید
 حال از دست رفت عثوانها
 مرغها و جوجه ها "سرخان ها"

انده در آفتاب سرگردان
 هی شما (گور خراشکار) گشتید
 همه را مثل خود نه پندارید
 هر چه بردید ز بر ما گشتید
 شارلاتان و دورنگ جیب برید
 پول را با شتر قطار گشتید
 که بقزوین و گاه در رشتید
 رو بصر او کوهسار گشتید
 هر چه گردید یک یک دیدند
 حذر از آه داعستانار گشتید
 با وجود یکد آلتید همه
 تا حمایت ز طله ار گشتید
 حلق را جمله لات فرمودید
 تاز (ما دام) افتخار گشتید
 آن خرامیدن جیبا با
 بعد ازین قلبه انطرا گشتید

ایها انجاشین فرار گشتید

از مسکو بچه تاجر قزوینی به پد رشت نوشته

هست اند شهرم کو خاطر مشاد ای پدر
 من گمان میکردم اندر صفح و سئ زمین
 حال در رویه می نیم هزاران نازنین

محقق من که ز قزوین آورم یاد ای پدر
 نیست جاسه بهتر از ایران بر اعین
 هر یک خوشگل تراز حور و پریرا دای پدر

بودم اقل من بقزوين يك جوانى بنى شعور حال چوں سوى فرنگ از انزلى كردم عبور	دست بسته پاي بسته چشم بسته همچو كور چشمهايم باز شد با طبع نقاد اى پدر
احتم من گرزقزوين آورم ياد اى پدر	
روز و شب در شهر (مسكو) غوغا ناز و لعنت گر چه از جنگ كشاكش روز و شب درو چشم	متصل با دختران مشغول عيش و عشرتم يك عشقم صيد كرده همچو صياد اى پدر
احتم من گرزقزوين آورم ياد اى پدر	
از جوانان مست (اطلان) جمله با فرم جديد بطرف مادهاى خوشگل و چاق و سفيد	چتر برکت منتظر از بس دريد و بازديد واقعا به به از اين حسن اودا اى پدر
احتم من گرزقزوين آورم ياد اى پدر	
صد هزاران كره بلائى همچو من مبهوت مات صد هزاران تاجران بجا در شكسته از منات	صد هزاران مشغولى در عشقنازى كشته لالت صد هزاران دين و دل رفته است بر اداى پدر
احتم من گرزقزوين آورم ياد اى پدر	
هست كاك آتش از اوداوى گفتگويم صبح و شام از مقام گر بخوابم پيش ما و احم مدام	بولىايم شد براى خنجر خانم صا مدام يكشتم از عاشقى هر كجاست فر اداى پدر
احتم من گرزقزوين آورم ياد اى پدر	
پيرو (اودام) در گردش بسلسله گلشنم بسكه غوغا لدم از خاطر مرفت زدم	دست خود را از شلف مى انگشده در گردنم بيستم فكر حيال واپس اولاد اى پدر
احتم من گرزقزوين آورم ياد اى پدر	
ار زس بچيد اينا چون گل و در بجان خانم لاجه خانم نيمچه خانم هميره و دكان خانم	خانه خانم باغ خانم منزل ابوان خانم منكه ميميرم ز غم اى داد و بيه اداى پدر
احتم من گرزقزوين آورم ياد اى پدر	